

۱۰ نکته درباره مولانا در روز بزرگداشت مولانا

اگر هر سال مولانامولانا کنیم ولی بچه‌های ما نتوانند چند بیت شعر سادهٔ مثنوی معنوی را درست...



اگر هر سال مولانامولانا کنیم ولی بچه‌های ما نتوانند چند بیت شعر سادهٔ مثنوی معنوی را درست و روشن بخوانند فایده‌ای ندارد. با همهٔ جبهه‌گیری‌ها علیه حفظ کردن اشعار اگر دانش آموزان در مقاطع مختلف درسی اشعاری از مثنوی را از بر کنند جای دوری نمی‌رود.

به گزارش ایسنا، مهرداد خدیو، روزنامه‌نگار، در یادداشتی در **عصر ایران** نوشت: «پس از آن که سازمان فرهنگی تربیتی ملل متحد - یونسکو - به درخواست ترکیه سال ۲۰۰۷ میلادی را به مناسبت هشتصدمین سال تولد مولانا جلال‌الدین محمد رومی بلخی، خداوندگار پارسی‌گوی اندیشه و سخن، به عنوان سال مولانا ثبت کرد در ایران نیز به صرافت افتادند روزی در تقویم رسمی به او اختصاص یابد و از آن سال هشتم مهر از مولانا می‌گوییم تا افغان‌ها و ترک‌ها و این اواخر تاجیک‌ها او را به نام خود ثبت نکنند. افغانستان به این سبب که زاده بلخ است و بلخ امروز در این جغرافیا قرار دارد؛ ولو پیشتر بخشی از ایران بزرگ بوده باشد. ولایت بلخ، به مرکزیت مزارشریف، یکی از استان‌های افغانستان امروزی است.

ترکیه هم به خاطر آن که مولانا به رومی شهرت داشته و این رومی ناظر به اقامت او در آن سامان و مرگ و خاکسپاری در قونیه ترکیه است و به یکی از منابع درآمدی گردشگری در این کشور تبدیل شده است. تاجیکستان هم به تازگی به شمار مدعیان افزوده شده، یکی به خاطر پارسی‌گویی و دیگری بدان دلیل که مدعی اند مولانا نه زاده بلخ افغانستان که متولد بلخ دیگری در مرز افغانستان و تاجیکستان است و البته ادعای اخیر سست است؛ چرا که خانقاه سلطان‌العلما پدر مولانا در مزار شریف بلخ است.

از تفاوت‌های روز مولانای امسال با سال‌های پیش یکی هم این است که اشرف غنی دیگر رئیس جمهوری افغانستان نیست؛ هم او که اصرار داشت «رومی، افتخار مشترک دو کشور افغانستان و ترکیه است» و این سخن را پنج سال پیش در جریان سفر وزیر امور خارجه ترکیه به کابل گفت و اگر چه افغان‌ها به مولانا می‌گویند «بلخی» اما برای خوش‌آیند «مولود چاووش اوغلو» و ترغیب او به کمک مالی و سرمایه‌گذاری، از مولانا به عنوان «رومی» نام برد و در «اعلامیه دیپلماتیک» دو کشور از همین تعبیر استفاده شد و از ایران نامی نبردند.

یونسکو البته به تکاپوی آنان وضعی ننهاد و ایرانی بودن مولانا را محل مناقشه نمی‌داند؛ فارغ از جایی که به دنیا آمده و جایی که چشم از جهان بسته، زیرا با منطق ترکیه لابد علی‌شریعتی هم سوری بوده است! بحث بر سر افغان یا ترک یا ایرانی به مفهوم امروزین آن بودن مولانا البته برای اهل فرهنگ، جذاب نیست و به قول نجیب بارور، شاعر پرواوزه افغان که پس از بازگشت طالبان، به مشهد آمده:

هر کجا مرز کشیدند، شما پُل بزیند

حرف تهران و سمرقند و سرپل بزیند

این پارادوکس هم البته باید حل شود که اگر مولانا ایرانی است - که البته ایرانی است - چگونه می‌توان هم ولایتی‌های او را ایرانی ندانست و به سرنوشت آنان توجه نداشت و با آنان چون بیگانگان مواجه شد؟

یونسکو البته برای آن که صدای افغانستان و ترکیه درنیاید بر روی مدالی که در هشتصدمین زادروز مولانا منتشر کرد این جمله او را حک کرد: من میان خویش و بیگانه فرق، قایل نیستم.

جدای اینها به بهانه روز مولانا و در حالی که ۸۱۴ سال پس از تولد مولانا در دنیای غرب هم شناخته شده و محبوب است و به موسیقی و سینما راه یافته، ۱۰ نکته دیگر را می‌توان درباره او باز گفت ولو برخی را پیشتر آورده باشم:

۱. مولانا زادهٔ بلخ و مدفون در قونیه است و هیچ‌یک از این دو شهر اکنون در محدودهٔ جغرافیای کنونی ایران امروز نیستند اما مولانا را به عنوان چهره‌ای ایرانی می‌شناسیم، زیرا هویت اصلی او شعرگویی به زبان پارسی است. این ویژگی اما می‌تواند مایهٔ همبستگی در یک جغرافیای فرهنگی و فراتر از جغرافیای سیاسی باشد. کدام عنصر، قوی‌تر از مولانا می‌توانیم یافت که میان ایران و افغانستان و ترکیه همبستگی ایجاد کند؟

۲. در میان شاعران برجسته زبان پارسی آثار هیچ‌یک حتی خیام مانند او قابلیت ترجمه به زبان‌های غربی را ندارد و نزد مردمان مغرب‌زمین قابل فهم و شگفت‌انگیز نیست. درست است که خیام هم پس از برگردان فیتزجرالد به انگلیسی زبان‌ها شناسانده شد و هر چند «می» خیامی با «می» حافظ متفاوت است اما در ترجمه باز آن تصویر واقعی از خیام منعکس نشده است؛ حال آن که اندیشهٔ مولانا را تا اندازهٔ زیادی می‌توان به زبان‌های دیگر برگرداند.

۳. در سال‌های اخیر قابلیت موسیقایی اشعار مولانا یا منتسب به او شکوفا شده است. زمان زیادی از انتشار ترانه‌ای از «علیرضا عصار» نگذشته (من دزد شب رو نیستم، من پهلوان عالم ام) که روزنامه‌ای تیتُر زد: خودت دزد شب رویی! و ظاهراً نمی‌دانستند شعر از مولانا یا منسوب به اوست. حالا دیگر خوانندگان دیگر هم اشعار مولانا را می‌خوانند و مشهورتر از همه محسن چاووشی است.

۴. در روزگاری که بسیاری از ایدئولوژی‌ها رنگ باخته اند و بشر همچنان در جست و جوی معنویت است، اندیشهٔ مولانا می تواند پیام آور معنویت باشد و به همین خاطر سازمان فرهنگی تربیتی ملل متحد یا یونسکو سال ۲۰۰۷ را به عنوان سال مولانا نامگذاری کرد. یادمان باشد که یونسکو بیش از هر مفهوم دیگر برای تساهل و تسامح و پیوند فرهنگی می کوشد و مولانا حاوی چنین ارزش‌هایی است.

۵. مولانا یکی از نمادهای عرفان ایرانی است و عرفان، ویژگی فرهنگ و ادبیات ما و متمایزکننده با دیگر مسلمانان. ایرانی، مسلمان شد اما عرب نشد و اگر فردوسی فرم و پوسته (زبان) را حفظ کرد، مولانا مغز و محتوا (نگاه عرفانی) را در این قالب ریخت. چه این گزاره را بپذیریم که او متأثر از «محمی الدین ابن عربی» بوده و چه مولانای روم را مرتبط با اندیشه‌های او بدانیم، باز مولاناست که روح اندیشه ایرانی و خدای مهر را بازمی‌تاباند. مشهورترین سخن ابن عربی که متفکران اسلامی با قرائت‌های دیگر را به چالش کشید این بود که پرسید: رحمت خداوند بی منتهاست یا نهایت دارد؟ پاسخ دادند: بی نهایت است. پس پاسخ داد: اگر اقیانوس رحمت خداوندی بی منتهاست پس غضب و کيفر در آن جایی ندارد!

این نگاه هنرمندانه و عاشق خواندن خداوند در حالی است که واژه «عشق» در مذهب نیامده و به تعبیر حافظ «حرف عشق، در دفتر نباشد».

مولانا چه تحت تأثیر ابن عربی و جدا از او بیش از هر سخن پرداز و اندیشه ورز دیگری مفهوم «عشق» را رواج داد و مراد از این عشق همان است که در سخن ابن عربی آمد تا پاره ای اختصاصات فرهنگ ایرانی وارد نگاه اسلامی شود و آن عشق که در کلام مولانا موج می زند از این نگاه ناشی می شود و در سخن حافظ به شکل دیگری به اوج می رسد.

۶. رقابت واقعی یا القایی شریعت با طریقت موجبات حساسیت‌هایی نسبت به پاره ای اشعار مولانا شده اما شعر و سخن او چنان در روح ایرانیان نشست که سوء تفاهم‌های بزرگ برنمی‌خیزد و به بهانهٔ نقل و نقد اشعار او بسیار سخن‌ها می توان گفت و باب بحث‌های مختلف را می توان گشود و از این منظر مولانا و در این زمینه مثنوی معنوی یک فرصت بی نظیر است و چه بسیار بحث‌های تازه که تنها با یک بیت مثنوی درگرفته است.

۷. در این که شماری از فقها و روحانیون نظر مثبتی به مولانا ندارند و حتی ممکن است برخی تکفیر کنند تردیدی نیست ولی خوشبختانه بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران از علاقه‌مندان ابن عربی بوده اند و در نامه به گورباچف به صراحت از او نام برده و با لفظ «بزرگوار» یاد کرده و وقتی دربارهٔ ابن عربی چنین گفته که حساسیت برانگیزتر بوده، جای تکفیر رسمی و حکومتی برای مولانا باقی نمانده است.

۸. با این که مولانا را به عنوان شاعری ایرانی می شناسیم اما هم افغانستان و هم ترکیه او را متعلق به خود می دانند. اولی با استناد به زادگاه او بلخ و دومی چشم فروبستن در آسیای صغیر و مدفون بودن در قونیه و پیشنهاددهندهٔ سال ۲۰۰۷ هم گویا ترکیه بوده است.

بهره برداری گردشگری را هم ترکیه به عمل می آورد و در ایران تنها یادهاى مناسبی را شاهدیم. درست است که نگاه اقتصادی و توریستی به مولانا در ترکیه تصویر او را گاه خدشه دار می کند و تنزل می دهد اما می توان به شکلی دیگر به مزار منتسب به شمس - مراد واقعی یا پنداری مولانا - در خوی هم بیشتر پرداخت و به جاذبه‌های آن افزود و برنامه‌هایی متناسب تدارک دید.

۹. اگر هر سال مولانامولانا کنیم ولی بچه‌های ما نتوانند چند بیت شعر سادهٔ مثنوی معنوی را درست و روشن بخوانند فایده ای ندارد. با همهٔ جبهه‌گیری‌ها علیه حفظ کردن اشعار اگر دانش آموزان در مقاطع مختلف درسی اشعار از مثنوی را از بر کنند جای دوری نمی رود. مگر می شود پارسی زبان باشیم و نتوانیم این اشعار را از بر بخوانیم:

بشنو از نی چون حکایت می کند

وز جدایی‌ها شکایت می کند

از نیستان تا مرا بریده اند

از نفیرم مرد و زن نالیده اند...

هم لحن و آوا زیباست و هم به لحاظ خاستگاه اندیشه و نظریه «وحدت وجود».

۱۰. برای این که این مطلب کاملاً متفاوت باشد خاصه با مقالاتی که از مونتاژ تکه تکه نوشته‌های منتشره در تارنماها و فضای مجازی ساخته و پرداخته می شود این نکته را اضافه می کنم که قرار بود در تهران و در شمال پارک سید جمال الدین اسدآبادی در یوسف آباد «مرکز مولانا» ساخته شود این پروژه اما منتفی شد چون توسعه پارک پس از الحاق دو باغ خریداری و صادره شده به آن منتفی شد و حالا دارند در آن ساخت وساز دیگری می کنند و شاید دست آخر نام آن برج یا پاساژ را بگذارند مولانا!